

مفهوم سیاست و سیاستگر را باید عوض کرد

گفتگوی هما سرشار با داریوش همایون

داریوش همایون: به طور معمول هفته ای پنجاه شصت ساعت می‌خوانم.

هما سرشار: پنجاه شصت ساعت کتاب و روزنامه و نشریات؟

داریوش همایون: کتاب و روزنامه و نشریات. کتاب متأسفانه وضع غریبی پیدا کرده است. برای اینکه به اندازه‌ای زیاد است و به اندازه‌ای کتاب باید خواند که انسان دچار حالتی می‌شود که در امور خیریه بهوش دست می‌دهد. وقتی شما با یک دریای بینوایی روبرو می‌شوید، می‌گویید: "حالا به این يك نفر ده تومان بدهم چه تأثیری می‌کند!" در نتیجه گاهی نمی‌دهید. کتاب هم يك میلیون کتاب هست که باید بخوانم. گاهی اصلاً می‌گویم حالا این را بگذارم کنار و در نتیجه نشریات تخصصی می‌خوانم. در این نشریات و مجلات علمی و تخصصی، شیرهٔ بسیاری از مطالبی که در کتاب‌ها هست می‌آید. به ویژه دو سه تا نشریه هست، دو تا در نیویورک چاپ می‌شود و دو تا در لندن، من آنها را مرتب می‌خوانم چون بررسی کتاب می‌کنند. ولی بررسی کتاب نه به معنای متداول ما که کتاب فلان در چند صفحه چاپ شده است یا نویسنده در مقدمه می‌گوید فلان و تمام شد رفت. نه! موضوع را بررسی می‌کنند یعنی آن کسی که آن بررسی را نوشته است خودش در این زمینه صاحب نظر است و اصلاً نگاه دیگری به موضوع می‌اندازد. در نتیجه آدم هم با کتاب آشنا می‌شود و هم با آن نظر. و این منبع بسیار خوبی شده است برای آشنایی با کتاب‌ها. ولی گاهی هم کتاب می‌خوانم دیگر، بعضی کتاب‌ها هم مقاومت ناپذیرند.

هما سرشار: چرا ایرانی کتاب خوان نیست؟

داریوش همایون: مك لوهان این داستان را تشریح کرد و گفت "رسانه‌ها یا سرد هستند یا گرم." رسانه‌ای که از نپوشنده‌اش (Audience) مشارکت بطلبد، طبعاً دشوارتر است. تلویزیون و رادیو مشارکتی لازم ندارند. نپوشنده ایستا (Passive) است ممکن است اصلاً کارهای دیگری بکند، حواسش جای دیگر باشد. ولی کتاب نمی‌شود، با کتاب باید تمرکز داشت. کتاب ذهن انسان را درگیر می‌کند. البته نه هر کتابی، کتاب داریم تا کتاب. ایرانی‌ها مردمی هستند خیلی سودگرا. در هر کاری دنبال يك سود آبی هستند: "خب، حالا ما کتاب خواندیم نتیجه‌اش چیست؟" ما هم که تا نوک بینی را بیشتر نمی‌بینیم. با اینکه مشهور است که ایرانی‌ها بینی‌های بزرگی دارند، ولی بینی‌های خیلی درازی نداریم. در نتیجه نوک خیلی محدود می‌شود یعنی تا حد اندکی از این نوک بینی را می‌بینیم. بیشتر از آن را هم حوصله نداریم. به نظر من بیشترین توضیح را در این باره باید در محدودیت جهان ایرانی توصیف کرد. جهان ایرانی جهان بسیار تنگی است و علاقهٔ ایرانی بسیار محدود است. ما خیلی کم کنجکاو داریم به دلیل همان سودگرایی محدود خودمان. چون سودگرایی اگر در معنای وسیع‌اش گرفته بشود، آدمی که سود درازمدت و سود روشنرایانه (به قول انگلیس‌ها Enlightened) را ببیند ایرادی ندارد، چون همه چیز سود شخصی

• من اصلاً پست مدرن نیستم برای اینکه خود پست مدرن به نظر من يك تناقض عبارتی است. مدرن در خودش همیشه پس از خود را دارد، همیشه نو شدن را دارد. مدرن یعنی نو شدن، یعنی ناپستادن، یعنی دائماً با دید انتقادی نگاه کردن. در نتیجه لازم نیست ما پست مدرن باشیم. پست مدرن ایدهٔ بسیار خطرناکی است.

• من چطور می‌توانم به يك چیزی که نیاک من در هشتصد سال پیش معتقد بوده است - به عنوان اینکه این سنت است - معتقد باشم. سنت همیشه چیز خوبی نیست، سنت بازدارنده هم می‌تواند باشد، سنت زندان است.

• ایدئولوژی هم چیز بسیار خطرناکی است. راجع به ایدئولوژی بحث بسیار است. ایدئولوژی يك زندان است، يك سلاح است، سلاحی که می‌تواند دنیا را ویران بکند.

این گفتگو توسط هما سرشار با داریوش همایون تحت عنوان «داریوش همایون در برنامه "با هما سرشار" شبکه تلویزیونی جام جم لوس آنجلس ۲۱ دسامبر ۲۰۰۱» ضبط و پخش گردید. با سپاس فراوان از خانم هما سرشار که متن این گفتگو را جهت درج در این شماره در اختیار ما قرار دادند.

هما سرشار: با داریوش همایون روزنامه نگار آگاه و برجسته و مرد سیاسی، وزیر اطلاعات [و جهانگردی] رژیم پهلوی گپی دوستانه و گفتگویی خودمانی داریم. شاید بسیاری از جوانان داخل ایران و در آن سوی آنها داریوش همایون را به اسم بشناسند ولی از گذشته و سوابقش اطلاعی ندارند. آقای همایون، اگر بخواهید خودتان را به این جوانان معرفی کنید می‌گویید داریوش همایون کیست؟

داریوش همایون: يك کسی که از جوانی و نوجوانی در بهتر کردن جامعهٔ ایرانی در زمینه‌های گوناگون کوشش کرده و بنظرش رسیده است که بهترین راه برای بهبود و بهتر کردن جامعهٔ ایرانی روزنامه نگاری است، سیاستگری است و کار فکری، و زندگی‌اش را روی این سه زمینه تمرکز داده و زیاد هم موفق نشده است.

هما سرشار: با کار فکری شما همهٔ ما آشنا هستیم و می‌دانیم که این را به غایت خوب انجام داده‌اید. می‌دانم شما یکی از معدود کسانی هستید که بسیار کتاب می‌خوانید. کتاب خواندن شما زیانزد است و حتی شنیده‌ام شما موقع راه رفتن هم کتاب می‌خوانید. این عشق به کتاب از چه زمانی در شما به وجود آمده است؟

داریوش همایون: من يك خرده زود خواندن و نوشتن را یاد گرفتم. در ۵ سالگی پدرم کوشش می‌کرد به من یاد بدهد. از هشت سالگی مرتب می‌خواندم. نمی‌دانم چند سال است؟ از هشت سالگی تا حالا دیگر...

هما سرشار: به طور معمول هفته ای چند کتاب می‌خوانید؟

هما سرشار: پس شما با تئوری نسبیت فرهنگی مخالفید؟

داریوش همایون: بله، با نسبیت گرایمی مخالفم. درست است که هر چیزی در جای خودش هست ولی هر چیزی که در جای خودش هست می تواند عوض بشود. این یعنی مدرنیته. چیزی نباید دائماً پایدار بماند. برای اینکه هیچ چیز در طبیعت همیشه پایدار نمی ماند، نه در طبیعت انسانی و نه در جامعه.

هما سرشار: یعنی تئوری نسبیت فرهنگی این تحول را نمی تواند بپذیرد؟

داریوش همایون: چرا پست مدرنیته تحول را می پذیرد ولی آنچه را هم که هست می گوید ارزش فی الذاته دارد، ارزش این یکی به اندازه ارزش آن یکی است، برتری ذاتی میان یکی و دیگری قائل نیست. مثل جنبش رمانتیسم در آلمان قرن نوزدهم، یک پسرنشی (Backlash) است به تجدد، به خردگرایی و به روشنگرایی سده هیجدهم. یعنی معتقدند به جای این ارزش های جهانروا، (بعضی ها جهانشمول را ترجیح می دهند ولی جهانروا بهتر است) باید ملاحظات دیگری را که جنبه محلی، جنبه عاطفی، جنبه بسیار شخصی یا نیاگانی یا میتولوژیک دارد، همه اینها را باید وارد کرد. پیشرفتهای زیادی هم در این نگرش به جهان بوده و به پیشرفت فکر تجدد هم کمک کرده است ولی وقتی این را خیلی کش بدهید - مثل این اندیشه وران فرانسوی دهه های اخیر - آنوقت به آن ارتجاعی که عرض کردم می رسید. یعنی دیگر میان فرهنگی مثل فرهنگ اسلامی ایران با یک فرهنگ امروزی سده بیست و یکمی تفاوتی از لحاظ ارزش قائل نمی شود. می گوید این هم برای خودش هست، این هم باید با همه دیگران زندگی بکند، همزیستی بکند، گفتگو بکند. در حالیکه ما باید در پی تغییر باشیم، این فرهنگی را که ما هفتصد هشتصد سال داشتیم باید تغییر بدهیم. نه اینکه بگوییم بد است، این هم برایش خودش یک چیزی است، ما باید به آن احترام بگذاریم. احترام گذاشتن فرق دارد با عوض نکردن. ما باید در کمال احترام اینها را عوض کنیم.

هما سرشار: روشن است که شما طرفدار پویایی هستید.

داریوش همایون: آخر جز این نمی شود. زندگیمان دائماً در حال تغییر است. من چطور می توانم به یک چیزی که نیای من در هشتصد سال پیش معتقد بوده است - به عنوان اینکه این سنت است - معتقد باشم. سنت همیشه چیز خوبی نیست، سنت بازدارنده هم می تواند باشد، سنت زندان است.

هما سرشار - در مورد فرهنگ یک ملت حرفتان را می فهمم. حالا پرسش اینست که پویایی را در یک فرد هم می پسندید؟ یعنی که یک نفر هم می تواند در دوران مختلف زندگیش هم تغییر آرمان و ایدئولوژی و طرز تفکر بدهد؟

داریوش همایون: حتماً. حتماً می تواند بدهد.

هما سرشار: نشانه پختگی است؟
داریوش همایون: اصلاً ایدئولوژی هم چیز بسیار خطرناکی است. راجع به ایدئولوژی بحث بسیار

است. حالا آن بحث های دیگر است. بهر حال، وقتی انسان سود شخصی روشنرایی خودش را بشناسد البته کتاب هم بیشتر می خواند، مسائل را هم بیشتر جدی می گیرد، کنجکاو تر هم می شود. ولی ما سود شخصی را خیلی در سطح روزانه و لحظه ای تصور می کنیم و کتاب متأسفانه چنان سودمندی هایی برای بسیاری از مردم ندارد. مگر کسی بخواهد کاری انجام بدهد و کتابی را بخواند و استفاده ای بکند و فراموش کند. خیلی محدود هستند ایرانیانی که حقیقتاً عاشق کتاب باشند. البته عاشق کتاب هم داریم تا عاشق کتاب. کتابخانه هایی داریم با کتاب های همه یک اندازه و با جلد های خیلی نفیس...

هما سرشار: با رنگهایی که به مبلمان اتاق می خورند...

داریوش همایون: ... که گاهی تویشان خالی است.

هما سرشار: ولی همان مک لوهان اشاره ای هم به دهکده جهانی می کند و سیل اطلاعاتی که امروزه با آن مواجه هستیم. شبکه جهانی اینترنت حضوری در داخل ایران یافته از آن محدودیت کم کرده که نتیجه اش می تواند توجه بیشتر به کتاب و خواندن باشد. نمی تواند؟

داریوش همایون: شما یک کوزه را از یک حوض پر کنید یا از دریا. درست است که ما حالا به دریا دسترسی داریم ولی کوزه همان اندازه است.

هما سرشار: پس مشکل محدودیت ماست.

داریوش همایون: مشکل محدودیت دید است. چقدر ما در این دهکده جهانی حضور داریم. چقدر از این شبکه ارتباطی جهانی - بعضی ها اینترنت را نارنما می گویند، خیلی هم خوب لغتی است - استفاده می کنیم؟ کجاهاش را استفاده می کنیم؟ منظورم اینست که این شبکه جهانی و این دهکده جهانی هم زیاد کمک نخواهد کرد، اگر ما دیدمان را وسیع نکنیم. اصلاً به نظر من ایرانی باید یک نگاه بکلی متفاوت به وضعیت و موقعیت خودش از دنیا بکند.

هما سرشار: آیا شما با پست مدرنیست ها که معتقد به بازنگری تاریخ و بازنگری فرهنگ هستند همسو و هم نظر هستید؟

داریوش همایون: من اصلاً پست مدرن نیستم برای اینکه خود پست مدرن به نظر من یک تناقض عبارتی (Oxymoron) است. مدرن در خودش همیشه پس از خود را دارد، همیشه نو شدن را دارد. مدرن یعنی نو شدن، یعنی نایستادن، یعنی دائماً با دید انتقادی نگاه کردن. در نتیجه لازم نیست ما پست مدرن باشیم. پست مدرن ایده بسیار خطرناکی است.

هما سرشار: جدی؟ چرا؟

داریوش همایون: برای اینکه بهترین وسیله است برای ارتجاع. برای نگهداشتن آنچه که زمانش حقیقتاً به سر آمده. پست مدرنیسم بنایش بر نسبیت گرایمی است: همه چیز در جای خودش ارزش دارد، یک ایده جهانی وجود ندارد، ارزشهای جهانی وجود ندارند.

است. ایدئولوژی يك زندان است، يك سلاح است، سلاحی که می‌تواند دنیا را ویران بکند. ایدئولوژی‌های ویرانگر بسیار داشتیم. اگر در انسان دائماً تحول پیدا نشود نمی‌شود. نه اینکه هر روز خودش را عوض کند، هر روز نظرش را عوض کند، هر روز اصولش را عوض کند. منظور این نیست. منظور اینست که اول اشاره کردم: در هر لحظه و در هر امری دید انتقادی داشتن. حالا از این دید انتقادی بسیاری چیزها جان بدر می‌برند، بسیار خوب. بسیاری هم جان بدر نمی‌برند، دیگر چاره نیست باید عوضشان کرد. منتها دید انتقادی فرق دارد با این که به شما بنگرم و دائماً در پی این باشم کجای لباس شما چروک خورده که آن را بپشم. نه. منظور اینست که يك سلسله ارزشها و میانی فکری مدت‌های طولانی کم و بیش ثابت می‌مانند مثل امور روزانه، امور شخصی و فردی. ولی در امور اجتماعی/سیاسی شما يك چشم دارید و این چشم را دائماً گشوده نگهداشتن و از زوایای گوناگون به آنچه که نگاه می‌کنید نگریستن. نه اینکه این چشم ثابت، بیشتر اوقات هم بسته، چون "من که این منظره را دیده‌ام دیگر احتیاجی نیست!" نه این منظره دائماً عوض می‌شود. اگر ما این دید انتقادی را که محصول مدرنیته است بپذیریم، آنوقت آن مقدار تغییری که لازم است را خوب خواهیم داد و هویتمان هم به هیچوجه عوض نخواهد شد. یعنی شما اگر امروز اعتقادات بیست سال پیشتان را عوض کنید به هویت شما هیچ آسیبی نخواهد رسید، برای فرهنگ ملیتان هیچ اتفاقی نخواهد افتاد.

نایپال (Sir V. S. Naipaul) که جهان‌سومی است و سال ۲۰۰۱ هم نوبل ادبیات را گرفت می‌گوید: "من در آن واحد می‌توانم چندین ایده فرهنگی را در ذهنم داشته باشم. هر جا می‌روم می‌توانم چندین هویت را در خود حمل بکنم." و این هیچ کار ساده‌ای نیست. نایپال يك تربیدادی است، هندی الاصل تربیدادی و در انگلیس زندگی می‌کند، لقب سر هم بهش دادند، ولی یک نویسنده جهانی است. یعنی نایپال فرق دارد با فلان نویسنده انگلیسی یا فلان نویسنده آمریکایی که نوبل گرفته است؟ این نویسنده تربیدادی هندی الاصل جهان‌سومی است ولی در جهان امروز در جهان سده بیست و یکم در انگلستان چنان زندگی می‌کند که هر انگلیسی دیگری از بالاترین سطح فرهنگی. اینها همه امکان دارد و ما نباید خودمان را به عنوان اینکه سنت‌های اصیل داریم، ارزشهای فرهنگی اصیل داریم، فرهنگ غنی ایرانی داریم - خوب اینها به جای خود محفوظ - محدود کنیم. اینها سرمایه‌های ما است و جایشان در موزه‌ها. عین اینست که شما با همان اسباب موزه بخواهید زندگی امروزی‌تان را بکنید. حالا چهار تا کوزه از هفت هزار سال پیش پیدا کردید، توی آن هم بخواهید آب بخورید، معنی ندارد! بله اینها را می‌شود توی موزه نگهداشت، خیلی هم می‌شود بررسی کرد، بعضی چیزها ارزشان می‌شود گرفت. ولی اینها را باید دائماً به محک زمان حال و نیازهای حال زد. و این گرفتاری من بوده است در همه زندگی با خودم و با دیگران.

هما سرشار: این طرز فکر مربوط به بخش سوم از تعریفی بود که از خودتان کردید، نخست روزنامه نگار، دوم سیاستمدار و سوم کسی که دوست دارد فکر کند و بیندیشد. به عنوان کسی که طرفدار يك

حکومت مشخص است، این باور را در بخش سیاسی وجودتان چطور می‌گنجانید؟

داریوش همایون: من زندگی سیاسی‌ام را با مخالفت سخت شروع کردم. خوب بچه سیزده چهارده ساله اصلاً جز اینکه با همه چیز مخالف باشد راه دیگری ندارد. آن زمان حقیقتاً چیزی برای موافقت باقی نمی‌گذاشت. هیچ چیز در آن نظام سیاسی، در آن جامعه سیاسی ایران نبود که انسان بتواند با آن موافق و یکدل باشد. بهرحال نقش مخالف برای آدمی مثل من در آن زمان نقش برانزده‌تری بود. این مخالفت ادامه پیدا کرد، البته نه به صورت خیلی افراطی. طی سه چهار سال هم به آرایش افراط دچار آمد، به فعالیتهای چریکی، نمی‌دانم شبه نظامی، در سطح بسیار ابتدایی و کودکانه. ولی بهرحال، پس از آن دوره ناگزیر نوجوانی وقتی دیگر به هیجده نوزده سالگی رسیدم، به نظرم رسید که این فعالیت سیاسی باید حتماً با يك فعالیت فرهنگی همراه بشود. و از آن به بعد فعالیت سیاسی من با فعالیت فرهنگی من همیشه یکی بوده است یعنی همان نوزده سالگی شروع کردم به انتشار مجله هنری "جام جم"... شما هم برنامه تان جام جم است؟

هما سرشار: بله اسم کانال جام جم است. اسم برنامه "با هما سرشار" است.

داریوش همایون: این جام جم خیلی با روان ایرانی سروکار داشته است. بله "جام جم" را انتشار دادم که یک مجله آوانگارد هنری بود و به هنر يك دید سیاسی خیلی غلیظ و سنگین داشت. حالا بچه بودیم ولی سرمان بوی قورمه سبزی می‌داد. آن مجله هم سرمقالاتش را بیشتر من می‌نوشتم برای اینکه به نظر من دگرگونی در جامعه اول در زمینه‌های هنری شروع می‌شود. همینطور دیگر در کار سیاست سعی کردم تغییری بدهم و بعد این تغییر را از راه روزنامه نگاری شروع کردم. بعد از حدود ۲۵ یا ۲۶ سالگی دیدم کارهای حزبی دیگر سودی ندارد و سخت رفتم در کار روزنامه نگاری و دیگر بقیه زندگی‌ام تا دهه پنجاه در روزنامه نگاری سپری شد. ولی باز آن روزنامه نگاری سراسر سیاست بود و فرهنگ یا آمیخته این دوتا. در دهه پنجاه دوباره وارد سیاست شدم، اینبار وارد سیاست عملی شدم. به نظر من در موقعیت ایران اصلاً نمی‌شود اینها را از هم جدا کرد، سیاست و فرهنگ را. ما فرهنگ‌مان به شدت سیاسی است و سیاست‌مان باید به شدت عنصر فرهنگی قوی داشته باشد، و الا ابتذال است و حرف‌های مفت. در کار سیاسی هم از حزب شروع کردم. وقتی وارد کار سیاسی شدم وقتی بود که حزب رستاخیز اعلام شده بود و من به این حزب پیوستم به امید اینکه این حزب مثل حزب خلق آتاترک مبنای يك نظام چند حزبی در ایران بشود. چون بهرحال ایران آن زمان جامعه بسته‌ای بود و راهی بجزاین به نظر من نمی‌رسید. یا من می‌بایست سیاست را کنار می‌گذاشتم و به همان کار روزنامه نگاری می‌پرداختم، که چون سیاست بسته بود روزنامه نگاری هم محدود بود. یا به سازمان‌های مخالف می‌پیوستم که افراد سازمان‌های مخالف یا جایشان در زندان بود یا در خارج از ایران و در آمریکا و دانشگاه‌ها. من فرصت رفتن به آمریکا و درس دادن در دانشگاه هم داشتم چون یکسالی در هاروارد درس خوانده بودم و آنجا وضع خیلی خوب شده

بود. ولی فایده نداشت یعنی نتیجه آن نوع مخالفت و آن راه تغییر نظام سیاسی ایران به نظر من بن بست و خطرناک بود و متأسفانه نظرم هم درست در آمد. در نتیجه فکر کردم نظام را از درون می شود درست کرد و چون همیشه به حزب و ضرورت کار حزبی معتقد بودم - الان هم بیشتر زندگی ام در فعالیت سیاسی حزبی می گذرد - فکر کردم که این حزب چون دیگر مخالفی در برابرش نیست و مسئولش هم خود پادشاه کشور است دیگر نمی تواند با آن مبارزه کند (چون با احزاب موجود دائماً در حال کشمکش بود) از این راه می شود این نظام را باز کرد و حزب را به عاملی برای مشارکت تبدیل کرد. يك سال و خرده ای که در آنجا فعال بودم توانستیم خیلی در این زمینه کار بکنیم، ولی بعد این روش و دید ما را در حزب نپسندیدند، و ما را از حزب آوردند بیرون. انگلیسی ها يك اصطلاحی دارند که "با لگد پرتش کردند بالا" ما را به عنوان وزیر معرفی کردند که از دست حزب خلاص بشوند یا از دست ما در حزب خلاص بشوند، چون خیلی آنجا شلوغ کرده بودیم. مرتب در اطراف ایران جلسات بزرگ هزار و دو هزار نفری داشتیم و مردم می آمدند و حرف می زدند و انتقاد می کردند، مقامات دولتی را می آوردیم که جواب بدهید. مشارکت بود دیگر! دیگر داشت کمی از حدود خارج می شد. بهرحال رفتم در دستگاه دولتی و در دولت هم يك سال و خرده ای ماندم و بعد هم کارم به زندان کشید و بعد هم به گریز از زندان و بعد هم يك مدتی در ایران پنهان بودم تا گریز از ایران. حالا بیست سالی هم که هست که بیرون هستم همه در کار نوشتن هستم و باز فعالیت سیاسی و مطبوعاتی.

هما سرشار: داریوش همایون روزنامه نگار را بیشتر دوست دارید یا داریوش همایون سیاستمدار را؟

داریوش همایون: عرض کردم این دوتا برای من هیچ فرقی ندارد یعنی با هم پیوسته اند.

هما سرشار: من می توانم يك تفاوت بین این دو قائل باشم. به نظر من روزنامه نگاری نگاهی است عادلانه و بی طرفانه به جهان اطراف، بدون اینکه برنامه ای پشت آن نگاه باشد. داشتن دید باز است برای این کار، در حالیکه در سیاست شما احتیاج به مقداری پنهانکاری دارید و مقداری برنامه ریزی پشت صحنه. سیاستمدار بودن ویژگیهایی دارد که در روزنامه نگار بودن نمی گنجد. اگر بگویم طرف دارد روزنامه نگاری سیاسی می کند این را متوجه می شوم. یعنی از قلمش برای اشاعه ایدئولوژی خاصی، گروه خاصی یا فکر خاصی استفاده می کند. ولی اگر روزنامه نگاری بخواهد همانطور که شما می گوید تمام زندگی اش را بگذارد که بیاموزد و به مردم بیاموزاند و برای خواندگانش با يك نگاه بی طرف، با يك نگاه کاملاً عادلانه بنویسد، آنوقت من دچار این مشکل می شوم که این دو چگونه می توانند با همدیگر کنار بیایند؟

داریوش همایون: منظور من این نیست که هر روزنامه و هر روزنامه نگاری می باید سیاسی باشد. بهیچوجه. من در مورد خودم فقط صحبت کردم. برای من این دو تا از هم جدا نیستند برای اینکه کار سیاسی در ایران به طور سنتی کار بند و بست بوده است، کار آشنایی بوده است، کار رابطه بوده است و پنهانکاری - که حالا لغت خیلی مؤدبانه ای است -

فریبکاری بوده است، صحبت نکردن، مطلبی برای گفتگو نداشتن و در نتیجه هیچ چیز نگفتن بوده است. یعنی هر چه انسان کمتر مطلب داشت یا حرف می زد، وضعیتش بهتر می شد. ولی این همین اشکالی است که ما در جامعه مان می بینیم. چرا این جامعه به این روز افتاده است؟ برای همین. برای اینکه سیاستش چنین ناسالم بوده است. خیال می کنید روزنامه نگاری اش خیلی بهتر بوده است؟ این تعریفی که شما فرمودید اینها تعریف های جامعه هایی است که ما فعلاً در آن زندگی می کنیم. روزنامه نگاری هم در ایران پنهانکاری بوده است، فریبکاری بوده است، دروغ گفتن بوده است، غیر حقیقت گفتن بوده است. هنوز هم در این کشورهای خاورمیانه اسلامی و در خود ایران چنین هست.

برای اینکه شما سیاست را در ایران اصلاح بکنید و روزنامه نگاری را اصلاح بکنید ناگزیرید رابطه این دو را با هم حفظ کنید و هر دو را با هم پیش ببرید. شما نمی توانید با سیاست ناسالم روزنامه نگاری را درست بکنید و با روزنامه نگاری ناسالم سیاست را. مثلاً در همین شهر شما، ملاحظه می کنید مردم چه مشکلاتی برای این روزنامه ها به وجود می آورند و گاهی هم روزنامه ها برای مردم ناچارند به وجود بیآورند. سیاست شهر و روزنامه نگاری شهر، اینها با هم ارتباط خیلی خیلی نزدیک دارند. درست است، من همیشه در زندگی روزنامه نگاری ام و بعد در زندگی سیاسی ام این تنش را که میان کارم به عنوان يك روزنامه نگار و کارم به عنوان يك فعال سیاسی هست احساس کرده ام. در سیاست عملی شما نیاز دارید گاهی جلوی زبانتان را بگیرید، در روزنامه قدرت شما در این است که جلوی زبانتان را نگیرید.

هما سرشار: بله دقیقاً منظور من هم همین بود.

داریوش همایون: منتهی در شرایط ایران ما به عنوان روزنامه نگار ناچار بودیم دائماً جلوی زبانتان را بگیریم. به عنوان سیاستگر هم که خوب تکلیفمان معلوم بود. حالا، در شرایط آزاد دور از ایران - که اولین باری است که در زندگی ام احساس خوشی بی حد می کنم - آزادی بسیار فراهم است، چه در کار سیاسی چه در کار روزنامه نگاری، آمادگی ام هم نسبت به بیست سالگی ام طبعاً بیشتر شده است. دیگر هر کسی بعد از پنجاه شصت سال چیز خواندن يك چیزی یاد گرفته است. حالا هم مسئله را به این صورت برای خودم حل کردم که ما باید سیاست را هم به سطح به اصطلاح امروزی ها شفافیت روزنامه نگاری برسانیم. یعنی اصلاح سیاست در ایران می باید از راه باز کردن همه چیز روی میز انجام بگیرد. یعنی مفهوم سیاست و سیاستگر را باید عوض کرد، همان مفهومی که ما تصور می کنیم سیاستگر کسی است که بتواند نیم ساعت صحبت بکند و چیزی از حرفهایش در نیاید. اما این به درد ما نمی خورد. سیاستگر کسی است که نیم ساعت صحبت بکند و اقلأ ۲۰ دقیقه اش حرف حسابی بزند، یا حرفی را که باید بزند. همچنین روزنامه نگار. از این جهت من فکر می کنم به عنوان فردی که در نیروی مخالف است، در اپوزیسیون کار می کند، هیچیک از آن مشکلاتی که شما گفتید ندارم و من دیگر با آن تنش را که در همه زندگی ام احساس کردم، روبرو نیستم برای اینکه طبیعت کار سیاسی ما با طبیعت کار روزنامه نگاری ما یکی

شده است. ما در سیاست هم باید باز باشیم باید صریح باشیم، باید پشت مسائل را هم ببینیم، بیرون بیاوریم و به مردم عرضه بکنیم تا بتوانیم اطمینان‌شان را جلب کنیم. در شرایط ما در خارج از ایران چون قدرت مورد بحث نیست تا شما بخواهید آن قدرت را از راه‌های دیگری هم حفظ کنید، فقط اعتماد لازم دارید. آنچه که باید بدست بیاورید اعتماد است. اعتماد هم فقط با صراحت و درست گفتن و درستکاری سیاسی به دست می‌آید. درستکاری سیاسی هم یعنی تمام حرفتان را بزنید.

هما سرشار: این يك نگرش آرمان گرایانه است و...

داریوش همایون: ...و عملی است.

هما سرشار: بله عملی است ولی در خارج کشور. آیا به نظر شما داخل کشور هم عملی است؟

داریوش همایون: نخیر، داخل کشور هر کسی خواست این کار را بکند یا به زندان افتاد یا آمد اینجا در خدمتشان هستیم. ولی جامعه دارد به این طرف می‌رود، یعنی همین که نمونه‌هایی در ایران جمهوری اسلامی پیدا می‌شود، من برایشان به عنوان روزنامه نگار خیلی احترام قائل هستم. طبعاً من قدرشان را خیلی بیشتر می‌دانم، که حاضرند بروند زندان و بعضی‌هایشان ناچار به فرار می‌شوند. ولی اینکه حرف‌هایشان را می‌زنند، نشان می‌دهد که جامعه آماده شده است. جامعه می‌پسندد، می‌پذیرد و اینها هم اگر این پشتیبانی جامعه را نمی‌داشتند این کار را نمی‌کردند. انسان تك و تنها نمی‌تواند کاری بکند باید يك پشتوانه یا پشتیبانی، اندازه اش هر چه باشد، به دست بیاورد. الان سیاست هم در ایران همانطور که من همیشه دلم می‌خواست، با روزنامه نگاری کاملاً یکی شده است. یعنی شما نگاه کنید می‌بینید که مردان سیاسی ۹۵ درصد از روزنامه می‌آیند بیرون و به سیاست وارد می‌شوند. دیگر حوزه مرکز تولید سیاستگران جمهوری اسلامی نیست، مطبوعات هستند.

هما سرشار: ولی انگار يك گردش کوچک کرده است. در ایران قبل از انقلاب می‌گفتند کسانی که از سیاست سر خورده‌اند به سوی روزنامه نگاری رو می‌کنند، حالا شما می‌گویید در ایران بعد از انقلاب روزنامه‌نگاران هستند که به طرف سیاست می‌روند.

داریوش همایون: نه، در ایران پیش از انقلاب هم آنهایی که از سیاست سر می‌خوردند بیشترشان به روزنامه نگاری نمی‌آمدند چون روزنامه نگاری هم محدودیتهای بزرگی داشت. بیشتر می‌رفتند دنبال کسب و کار، امکانات فوق‌العاده‌ای هم برایشان بود. حالا آن امکانات که نیست، روزنامه‌ها را هم که می‌بندند، پس آنهایی که از سیاست سر می‌خورند بیشترشان می‌آیند بیرون.

بهرحال به نظر من این ارتباط - که من به هیچ وجه تعمیم نمی‌دهم که همه باید اینطور باشند - در قلب مسئله سیاسی ماست. ارتباط میان رسانه‌ها و سیاست. اگر این دو را تا با هم اصلاح نکنیم موفق نخواهیم شد. منظورم این نیست که روزنامه‌ها سیاسی بشوند به معنای متداولی که مثلاً در این شهر و خیلی جاهای دیگر می‌بینیم. نه، منظورم

اینست که آن آرمانی که برای سیاست ایران داریم باید در کار روزنامه نگاری هم وارد کنیم. آن کاری را هم که در روزنامه نگاری می‌کنیم سیاست آینده ایران را تعیین خواهد کرد. چه ما بخواهیم چه نخواهیم، چه متوجه بشویم چه نشویم. این کارکردهای روزنامه نگاری در آینده ایران تأثیر سیاسی خواهد داشت، چنانکه الان در ایران دارد.

هما سرشار: بله ولی از يك طرف دیگر تصویر که نگاه کنیم توی چاله چوله‌های بزرگی هم می‌افتیم. عده‌ای هم هستند که بدون آگاهی از سیاست و بدون اطلاع از روزنامه‌نگاری به هر دویش می‌پردازند.

داریوش همایون: باید دید میدان عملشان چقدر گسترده است. خوشبختانه من برای بسیاری از سیاستگران و روزنامه نگاران در خارج از ایران میدان محدودی می‌بینم. من فعلاً با ایران کار ندارم چون از بحث ما بیرون است. در خارج میدان عمل‌ها خیلی خیلی محدود است، که در سیاست‌های محلی و منطقه‌ای بیشتر کار می‌کنند. آنها را ممکن است بهتر یا خرابتر بکنند. ولی چون محیط باز است و خیلی‌ها می‌توانند دست در کار باشند خوشبختانه این رقابت سطح را رو به بالا برده است. ما اگر به گستره نشریات فارسی زبان در خارج از ایران نگاه کنیم، ممکن است به خیلی نشریات کم ارزش بر بخوریم ولی روزنامه‌های - حالا روزنامه را به معنای عامش می‌گویم، منظورم ژورنال است، ماهانه روزانه یا هفتگی هرچه می‌خواهد باشد - روزنامه‌های بسیار خوب داریم که در خارج از ایران در می‌آید و بسیار بهتر از پیش از انقلاب در ایران است.

هما سرشار: روزنامه نگار امروزی را می‌توانیم يك تاریخ نگار به حساب بیاوریم؟

داریوش همایون: در ایران روزنامه جای سیاست، حزب، تاریخ نگاری همه چیز داشته. ولی اصولاً می‌دانید که روزنامه نگاری سیاست روز است و تاریخ هم روزنامه‌نگاری گذشته است. روزنامه نگارها حقیقتاً نویسندگان تاریخ‌اند.

هما سرشار: کمی راجع به "آیندگان" برایمان بگویید.

داریوش همایون: آیندگان در سال ۱۳۴۶ پایه گذاری شد می‌شود ۱۹۶۷ و تا سال ۱۹۷۹ ادامه پیدا کرد تا تابستان ۱۹۷۹ یا ۱۳۵۸. من پایه گذار این روزنامه بودم، مدیرش بودم، رئیس هیئت تحریریه‌اش بودم و سردبیرش. سردبیران گوناگون داشت که آخرینش آقای هوشنگ وزیری بودند. روزنامه خیلی بزرگی نشد از لحاظ تجارتي ولی بسیار روزنامه متنفذي شد. آیندگان متنفذترین روزنامه آن روز ایران بود، هم از نظر سیاسی، هم از نظر فرهنگی چون بکلی يك دید تازه و يك شیوه تازه در روزنامه نگاری آوردیم. سعی کردیم روزنامه نگاری سطح بالای اروپایی به اصطلاح‌های براو (brow High) یا (Broad sheet) را در مقابل (Tabloid) یا (Low brow) وارد ایران کنیم. نقد هنری، هنرسنجی، نقد کتاب، بخش ادبی، کارهای تازه‌ای کردیم که خوشبختانه مؤثر بود. روزنامه‌ای هم بود که وقتی من دیگر هیچ مشارکتی و هیچ دخالتی در آن نداشتم، در چند ماه آخر فعالیت خود یعنی سه چهار ماه اول روی کار آمدن رژیم اسلامی بهترین مبارزه را با جمهوری اسلامی کرد. روزنامه‌ای بود که در آن اولین روزها و هفته‌ها،

بیشتر مقالات مخالفت با برقراری فاشیسم مذهبی در آن انتشار پیدا کرده بود. این بود که خمینی گفت: "من آیندگان نمی‌خوانم". من آنوقت در ایران پنهان زندگی می‌کردم و شنیدم که روی دیوارها نوشته بودند: "من آیندگان نمی‌خوانم چون سواد ندارم" و زیرش اسم خمینی را نوشته بودند. حال نمی‌دانم درست بود یا نه، برای اینکه این را برایم تعریف کردند. روزنامه‌ای بود که وقتی مصادره‌اش کردند، بخشید، حمله کردند بهش، کارکنانش را گرفتند و سه چهار ماه زندانی کردند و خود روزنامه را هم دیگر اجازه انتشار ندادند و خوشبختانه نام این روزنامه آلوده نشد به جمهوری اسلامی.

هما سرشار: انگار خوشحال هستید که قطعش کردند! برگردیم سر بحث سیاستگر و روزنامه نگار و روشنفکر. شما گفتید ترکیب این سه با هم در دوران معاصر ایران خیلی ترکیب جالبی بوده و وجود و حضورشان در صحنه سیاست و تاریخ و فرهنگ ایران بسیار چشمگیر. من همیشه می‌گویم اشتباه و خطای سیاستمداران خطرناک است، اشتباه و خطای روشنفکران دردناک است، اشتباه و خطای روزنامه نگاران را چگونه بنامیم؟

داریوش همایون: هر چه "ناک" بد دارید می‌توانید به کار ببرید. نتیجه‌اش هم وضع کنونی ایران است دیگر. ما همینطور از اشتباه به اشتباه پریده‌ایم و فرصت‌های بسیار گرانبهایی را در این صد سال از دست داده‌ایم. منتهی به قول اسکار وایلد: «انسان نام اشتباهاتش را تجربه می‌گذارد.» و ما تجربه زیادی پیدا کردیم. این اشتباهات خوشبختانه بسیاری از ما را بهتر کرده است، بسیاری از ما را آگاه‌تر کرده است. دست کم اشتباهات گذشته را دیگر نخواهیم کرد. حالا ممکن است اشتباهات تازه‌ای بکنیم ولی باز خوب است که آن اشتباهات را نخواهیم کرد، چون اشتباهات گذشته ما خطرناکترین اشتباهاتی بود که می‌شد کرد. این در زندگی انسان هم پیش می‌آید. انسان در نوجوانی - که کمترین آمادگی را دارد - مهمترین تصمیمات زندگیش را می‌گیرد و دیگر از آن رهایی نخواهد داشت. ما هم در دوران نوجوانی تاریخ معاصر خودمان، یعنی دوران نوجوانی تجدد خودمان مهمترین تصمیماتمان را گرفتیم. در این صد سال دچار آن تصمیمات دوران نوجوانیمان هستیم. هنوز هم ما در نوجوانی هستیم. از خیلی جهات جامعه ایرانی امروز را، می‌شود با انگلستان مثلاً قرن هیجدهم مقایسه کرد، ما هنوز دویست و پنجاه سال - نه لزوماً از نظر زمانی ولی از نظر فضای فکری - عقب هستیم. خوب، راحت می‌توانیم این دویست و پنجاه سال را در بیست و پنج سال طی بکنیم و خواهیم کرد. بهرحال این اشتباهات همه‌شان خطرناک هستند. حالا کدام بیشتر خطرناکند، اشتباه سیاستگر از همه خطرناکتر است.

هما سرشار: شما به عنوان فردی که معتقد به گفتگو و بحث و گاهی اوقات هم جدل هستید، این باور را هم دارید که هر آنچه که الان می‌گویید حقیقت صرف نیست و ممکن است که عده‌ای این طرز فکر را نپسندند. اگر شما را مجاب کنند که اشتباه می‌کنید، این را به راحتی می‌پذیرید؟ آیا قبول دارید پذیرفتن این که آنچه من می‌گویم حقیقت صرف نیست، کار یک انسان پخته و یک سیاستمدار پخته و روزنامه نگار پخته است؟

داریوش همایون: این نه تنها نشانه پختگی در سطح اجتماعی است که نشانه ورود به دوران تجدد است، نشانه نو شدن است. به دنبال همان بحثی که در آغاز راجع به نوگرایی و تجدد یا مدرنیته کردیم، بنای کار بر اینست که باید هی بهتر شد. باید اشتباهات را تصحیح کرد و نظرات نادرست را کنار گذاشت و آماده پذیرفتن آنچه که بهتر است و درست‌تر است گردید. اصلاً مدرنیته با دید تجربی شروع شد و بیش از همه در فلسفه فرانسه و انگلستان. حالا نمی‌دانم من چقدر آمادگی دارم، هنوز چقدر به اصطلاح شما پخته شده‌ام، ولی بسیار بیش از گذشته آماده تغییر دادن نظرات نادرست خود هستم. بهرحال انسان اسیر خودش و اسیر آموخته‌هایش است. آسان نیست تغییر دادن، آسان نیست اذعان به خطاها کردن. ولی چاره هم نداریم باید این کار را بکنیم. منتهی باید عرض بکنم در بیشتر این جدلها و بحثهایی که من در این سالها داشتم، ندیدم آن روحیه آماده برای رسیدن به یک حقیقت را، بلکه روحیه اثبات. مطلبی بود که از پیش تصمیم گرفته شده بود که درست است. هر کاری هم می‌کردیم تغییری در این وضع پیدا نمی‌شد، هیچ تکانی نمی‌خورد. سلاحهای جدلی هم بیشتر اوقات ناکارآمد بود. متأسفانه جامعه ما به دلیل واپس ماندگی و محدودیتش به آدم امکان این را هم که خیلی خودش را بهتر بکند نمی‌دهد. یعنی شما در برخورد با دیگران می‌توانید بهتر بشوید. انسان در خانه‌اش در پیله خودش می‌تند. انسان باید با بیرون از خودش برخورد داشته باشد، چیزهای بهتری ببیند. بدبختانه در فضای بیرون از ایران در این ۲۱ سالگی که من درگیرش بودم، کمتر برخوردیم به بحث یا جدلی که انسان را حقیقتاً متقاعد بکند به اینکه به کلی پرت بوده و اشتباه کرده است. ولی مسلماً در این برخوردها متوجه شده‌ام که نقاط ضعف کجاست و سعی کرده‌ام آنها را بهتر بکنم. این را بالاخره پیدا کرده‌ام.

هما سرشار: این هم فرهنگی می‌طلبیده که درواقع ما نداشتیم. فرهنگ گفتگو، فرهنگ پذیرش فکر دگراندیش، فرهنگ نشستن در کنار مخالف و حرف زدن بدون شعار، بدون فحاشی، بدون بدزبانی نداریم. این هم از آن چیزهایی است که دست کم می‌توان امیدوار بود که در این محیط خارج از کشور به عنوان تجربه یاد بگیریم.

داریوش همایون: هم این را باید یاد بگیریم هم باید خیلی چیزهای دیگر یاد بگیریم. باید اصلاً یاد بگیریم، باید بیاموزیم. نمی‌باید دلخوش باشیم به آنچه که آموخته‌ایم و آنرا کافی بدانیم: "ما که همه چیز را خواندیم، ما دیگر اشکالی نداریم، ما احتیاج نداریم به خواندن." یک کسی را از فولش در جلسه‌ای تعریف کردند، گفتاوردی به اصطلاح، که برای من خیلی جالب بود. گفته بود: "مگر من احمق که کتاب بخوانم. مگر من نادانم که کتاب بخوانم." خوب پله انسان حقیقتاً نادان است. انسان تا لحظه آخر زندگی نادان از جهان خواهد رفت. برای اینکه آنقدر چیزهاست که باید دانست که ما به گوشه‌ایش هم دسترسی نداریم. بهرحال اگر فضای بحث در بیرون - حالا صحبت بیرون از ایران را می‌کنیم - را بشود بالاتر برد، ما آماده‌تر خواهیم بود که خطاهای خودمان را بپذیریم و اصلاح کنیم. سطح پایین بحث انسان را جازم‌تر می‌کند بر اعتقاداتش. این است گرفتاری در خارج از ایران. آنقدر گاهی سطح پایین است،

شخصی است، به قول شما شعار است، دشنام است، پرت شدن از مطلب است، پیش کشیدن مسائل نامربوط است که انسان می گوید خوب اگر طرف مقابل من این است پس من بیشتر و بیشتر حق دارم.

هما سرشار: من خاطره بسیار دوری که از سالهای اول کار روزنامه نگاری ام دارم مربوط به زمانی است که شما سردبیر روزنامه آیندگان بودید. من این روزنامه را می خواندم. نثر فاخر شما و این فارسی پاکیزه و واژگانی که وارد زبان و ادبیات و روزنامه نگاری فارسی کردید برای من خیلی قابل تحسین بود. يك گروه از ما روزنامه نگاران جوان تر از شما، کسانی که تازه پا به دنیای روزنامه نگاری گذاشته بودیم، این شیوه‌ای را که شما در روزنامه آیندگان به وجود آورده بودید دنبال کردیم و آموزش دیدیم و سعی کردیم يك نسل روزنامه نگار با فارسی پاکیزه تر و نثر روان تر را به وجود بیاوریم. این روزها وقتی نثر روزنامه های ایران را می بینید چه حالی به شما دست می دهد؟ چون دگرگونی عجیبی در این نثر بوجود آمده که گاه حتی آنرا ناآشنا می کند.

داریوش همایون: بعضی هایش خیلی هم خوبست. پاره ای از آثار روزنامه نگاری ایران حتی امروز بسیار بسیار خوب است. ولی حق دارید. يك فارسی عجیبی در جمهوری اسلامی پیدا شده است. از یک سو از ورود بیش از حد اصطلاحات عوامانه - با عوام مخالفتی نیست، مردم بسیار خوبند هر چه ما داریم از آنهاست، ولی عوامانه چیز خوبی نیست - باید پرهیز کرد. ولی این پرهیز در نویسندگان روزنامه های ایرانی کمتر دیده می شود. اصطلاحاتی به کار می برند که خوب ممکن است که منظور را حاصل بکنند. شما می توانید به یکی از اسباب های اتومبیل مثلاً بگویید "سگدست". خوب "سگدست" بسیار خوب است ولی این کار را اگر در علوم اجتماعی بخواهید بکنید، با روحیه سگدست اگر بخواهید بگویید، با زبان اجتماعی جور در نمی آید. به بسیاری از این نمونه ها بر می خورم. باید بگویم واژه های خیلی مبتذل به کار می برند.

در خارج از ایران وضع بهتر است. با نثر بهتری در روزنامه نگاری سر و کار داریم. ولی مشکل نثر روزنامه نگاری و مشکل زبان فارسی هم باز مربوط می شود به همان مشکل سیاسی و فرهنگی ما. باید بگویم همانطور که در سیاست و فرهنگمان به شدت محافظه کار هستیم، با زبان هم بسیار محافظه کارانه و ترسویمان می شویم. می ترسیم این زبان را ورزش بدهیم. این زبان همین مقداری است که من و شما بلدیم. هر چیزی که از این خارج بشود دیگر زبان فارسی نیست در حالیکه زبان فارسی هم بسیار باهوشتر از ماست و هم دلپزتر از ما. خیلی کارها می تواند بکند که ما جرات نمی کنیم. فقط کافی است جرات کنیم. حالا که ما می آییم در محیط مثلاً انگلیسی زبان زندگی می کنیم می بینیم که وقتی جامعه دلاور است این دلاوری زبان به کجاها می کشد. وقتی جامعه نوجوست این زبان چه اندازه امکانات نوجویی دارد. در عرض ۲۰ سال گذشته بیشتر در آمریکا، يك صنعت به کلی تازه ای به وجود آمده است: صنعت رایانه. تاکنون شاید پنج تا شش هزار واژه وارد این صنعت شده است. نه فقط هفت هشت تریلیون دلار وارد آن شده است شاید هم بیشتر، و نه تنها پنج

شش میلیون کار همراهش آمده است، پنج شش هزار واژه وارد آن شده است. در زبان فارسی هر کدام اینها از با مقاومت شدید می تواند نشان داده بشود و می شود. اینجا یک واژه به کار می رود و فردا جنبه عام پیدا می کند. برای اینکه مردم نمی ترسند از زبان و زبان برایشان فقط آنچه را که خودشان می دانند نیست. یکی از کلیشه هایی که در این جامعه کلیشه زده رواج دارد زبان سعدی و حافظ است. ما باید زبان سعدی و حافظ را حفظ کنیم.

هما سرشار: آخر ما نگهبانان زبان فارسی. هستیم!

داریوش همایون: در ایران امروز چه کسی به زبان سعدی و حافظ سخن می گوید؟ چه کسی به زبان سعدی و حافظ می نویسد؟ و زبان سعدی و حافظ خارج از آن حوزه محدود، حوزه عرفان ایرانی و حکمت ایرانی، فلسفه ایرانی - که من درش بسیار تردید دارم ما هنوز فلسفه ایرانی نداریم، حکمت ایرانی داریم - چه می تواند بیان کند؟ شما با زبان سعدی و حافظ امروز چه جوری می توانید زندگی بکنید؟

هما سرشار: مگر اینکه هر جا گیر کردیم از زبان انگلیسی مدد بگیریم.

داریوش همایون: می بینید؟ همین است. نگهبانان زبان سعدی و حافظ به محض اینکه از آن پوسته خودشان بیرون بیایند، به ضرورت شغلی چون با يك عرصه دیگر روبرو می شوند ناچارند انگلیسی با هم صحبت می کنند. این است گرفتاری. زبان سعدی و حافظ مال دیوان سعدی و دیوان حافظ است. باید آموخت، باید خواند. ما هم خوشبختانه می خوانیم. فقط هم سعدی و حافظ نیست. ما هفت هشت تا شاعر درجه يك داریم که آنها را هم باید بخوانیم. ولی همه هم رفته اند زیر سایه حافظ. این هم باز از آن حرفهاست. آخر چقدر می شود دیوان حافظ چاپ کرد؟ آخر چقدر می شود حافظ خواند؟ چقدر می شود روی حافظ مطالعه کرد؟ آخر يك ملت و يك شاعر؟ مگر می شود همچنین چیزی؟ آن هم يك ملتی که همه اش به شاعرهایش افتخار می کند.

اگر ما زبان را هم با این دید نگاه بکنیم که يك چیز زنده ای است، يك فرآورده تاریخ نوشته سه هزار ساله است - حالا نانوشته اش را که نمی دانیم چقدر است - و در این سه هزار سال این ملتی که با این زبان زندگی کرده و آن را به این پایه رسانده است هزاران، میلیون ها، میلیاردها تجربه کرده و همه اینها وارد این زبان شده که در این واژه نامه ها، فرهنگنامه ها هست. شما اگر بخواهید زبان فارسی را فقط با این دو سه هزار کلمه ای که ما بلدیم و بکار می بریم تعریف بکنید، این که حتی آن زبان سعدی و حافظ بدیخت هم نیست. يك وقت من واژه رسانه را برای میدیوم بکار بردم. میدیوم، رسانه، میدیا، رسانه ها و فکر کردم راحت شدم دیگر.

هما سرشار: خیلی سریع هم این کلمه جا هم افتاد.

داریوش همایون: خوشبختانه بله. ولی دوست عزیز من آقای دکتر مصطفوی مقاله ای نوشت که آقا رسانه یعنی چه؟ من رفتم فرهنگ عمید را نگاه کردم - فرهنگ عمید فرهنگی است که بیست هزار لغت دارد، زحمت هم کشیده ولی بیست هزار تا

لغت بیشتر ندارد - دیدم رسانه در آن به معنای غم و اندوه است. يك بيت شعر هم از يك نفری که هیچ کس نامش را نشنیده چاشنی کرده. من رفتم به فرهنگ بزرگتر نگاه کردم - یکی از سرگرمیهای من در زندگی خواندن فرهنگ لغات فارسی بود، مطالعه ام همان بود - خلاصه رفتم سراغ فرهنگنامه ها دیدم بله، رسانه غم و اندوه است و بجز همان بیت از همان شاعر هیچ کس دیگری نشانی از این واژه در جای دیگر ندارد.

به این رفیقم تلفن کردم - نمی‌خواستم با او زیادی بحث قلمی داشته باشم، خیلی برایش علاقه و احترام داشتم - که: "برادر، آخر زبان فارسی همین فرهنگ عمید است؟ تا ابد هم باید توی این دایره محدود بماند؟ ما تا آخرالزمان باید با این بیست هزار تا واژه فرهنگ عمید زندگی کنیم؟ هیچ چیز دیگری نمی‌شود توی این زبان آورد؟ به این فرهنگها نگاه کن! این همه واژه برای غم هست: غصه و اندوه و نمی‌دانم مصیبت و گریه و زاری و فلان داریم، حالا این یکدانه لازم نیست اینجا بکار برود، این را قرضش بده به ما!"

اینجوری اگر ما بخواهیم به زبان نگاه بکنیم می‌شود تکرار همین دو سه هزار کلمه‌ای که در زندگی بکار می‌بریم. شما بروید حرف زدن روزانه فرانسوی زبان یا انگلیسی زبان را بشنوید ببینید پنج برابر ما واژه به کار می‌برند!

هما سرشار: درست است. خوب زبان آینه محیط و زمان و ملت و فرهنگ یک ملت است.

داریوش همایون: محدودیت دید که اول عرض کردم همین است. هر چه بحث بکنیم مرتب به جنبه‌های دیگری از این محدودیت دید مربوط می‌شود.

هما سرشار: يك نمونه جالب در مورد پویایی زبان، زبان عبری است که الان مورد استفاده است. از زبان توراتی پنجهزار ساله زبانی ساختند که تمام کلمات، اصطلاحات جدید تکنولوژیک و پزشکی و علوم در آن هست.

داریوش همایون: جرأت کردند.

هما سرشار: البته صد سال طول کشید.

داریوش همایون: زبان اینها را دارد. اینها جرأت کردند و رفتند این را استخراج کردند از توی این زبان. چون دستور زبان، واژگان موجود، ریشه‌های موجود در زبان قادر است هشتاد تا نود درصد از نیازهای جامعه امروزی را برآورد. خوب برای ده بیست درصد دیگر ما به انگلیسی و فرانسه احتیاج داریم و چاره‌ای نداریم. ولی ما این کار را حاضر نیستیم بکنیم. و یکی از میدانهای جنگ من همین بود که زبان را با احترام به آن با جرأت بسوی نوآوری ببریم و این زبان را از توی گورستان - این فرهنگنامه‌ها، چون گورستان است هیچکس به آنها مراجعه نمی‌کند، موزه‌ای است که هیچ کس به دیدنش نمی‌رود - در بیاوریم. این زندگی روزانه ما را غنی تر می‌کند و اگر من خدمتی در این زمینه کرده باشم خیلی خوشحال هستم.

هما سرشار: دست کم من و تعداد زیادی از کسانی

که می‌دانم جزو طرفداران این حرکت شما هستند این کاری که شما کرده‌اید را خیلی قدر می‌گذاریم.

داریوش همایون: لطف دارید. يك نکته دیگری راجع به زبان این نحو (syntax) فارسی است. نحو فارسی باز مثل واژگان فارسی افتاده در يك قالب. ما يك نحو معین فارسی داریم که مقدار زیادی تحت تأثیر عربی است، چون اولین دست‌نویسان فارسی رفتند از عربی تقلید کردند. ولی زبان فارسی بکلی با عربی فرق دارد. واژگان ما يك چیزهای مشترک دارد ولی خود زبان دو قطب متفاوت است. باز یکی از گرفتاری‌های من نحو فارسی است چون فارسی را من با يك نحو دیگری می‌نویسم. من اینی که معمول است را دوست ندارم. هر کس این حق را دارد، فارسی هم اجازه می‌دهد. يك نمونه کوچک برایتان بیاورم. شما اگر بخواهید بگویید مثلاً "حسن کتاب را آورد و به حسین داد"، این را پنج شش جور می‌توانید بیان بکنید و همه کاملاً روان و جاافتاده است. در بیشتر زبانها نمی‌شود این کار را کرد. يك جور، دو جور، سه جور، بیشتر نمی‌شود گفت. فارسی این خاصیت را دارد. نحو فارسی هم نحو پویایی است، نحو انعطاف پذیری است. خوب این را هم ما می‌توانیم درش نوآوری بکنیم، می‌توانیم نحو را تغییر بدهیم، می‌توانیم جمله بندی را عوض بکنیم. يك کار دیگری که فارسی لازم دارد جمله‌های طولانی تحلیلی است. لازم نیست شما جمله‌های تلگرافی بنویسید. ذهن بی‌حوصله جمله تلگرافی می‌خواهد و مقطع. آخر يك مفاهیمی را نمی‌شود هی شکست چون نه تنها تمام بار فکریش آسیب می‌بیند بلکه از نظر زیباشناسی به آن نثر آسیب وارد می‌شود.

هما سرشار: فکر می‌کنم داریم وارد بخش سلیقه نویسنده می‌شویم دیگر؟

داریوش همایون: من منظورم بیش از سلیقه است، ضرورت است. یعنی اگر شما بخواهید بحث را عمیق تر بکنید، جمله‌های طولانی تر تحلیلی هم لازم دارید کما اینکه نمی‌شود با همان نثر سرسری آل احمد شما پیش از آل احمد بشوید. فکرتان هم همان قدر مال آل احمد می‌شود. حالا آل احمد مرد بسیار خوب، به من هم خیلی لطف داشت. ولی خوب...

هما سرشار: ... با خوبی و بدی خودش کاری نداریم. ولی همه می‌دانند آل احمد نثر خوبی نداشت. حالا شما هم یک مثالی پیدا کردید که...

داریوش همایون: بدترین نثرها را داشت. ما همدیگر را یکی دو بار بیشتر ندیدیم، ولی خیلی به من در کتابهایش محبت کرده است. ولی چاره نداریم باید این را گفت: "نثر هم همراه اندیشه باید تکامل پیدا بکند و بالعکس".

هما سرشار: درباره خط چه فکر می‌کنید؟ آیا در آینده ما احتیاج به این داریم که خط مان را عوض کنیم؟ با رشد سریع ارتباطات در جهان، آیا احتیاج داریم زمانی به فکر این باشیم که خط مان را عوض کنیم تا راحت تر بتوانیم با دنیا کنار بیاییم؟

داریوش همایون: خط فارسی بسیار مشکل بزرگی بوده است در ورود ما به تکنولوژی و علم جدید. این

تردید نیست درش. با خط فارسی نه فرمول شیمی می شود نوشت نه تا این اواخر با اینترنت می شد ارتباط برقرار کرد. مشکل تغییر خط فارسی نه فقط مشکل لوژیستیکی است یعنی واقعاً میلیاردها میلیارد دلار و بیست سی سال وقت لازم است تا این عادت جامعه ایرانی از خط فارسی به لاتین برگردد. يك مشکل دیگرش اینست که با تغییر خط فارسی سیل واژه های انگلیسی به زبان فارسی سرازیر خواهد شد و زبان ما مضمحل خواهد شد. برای اینکه الان مشکل است ما واژه های قلمبه انگلیسی را به فارسی بنویسیم. همین آکسیموران (Oxymoron) که من به کار بردم، آکسیموران را شما بخواهید به فارسی بنویسید يك چیز هیولایی جلوه می کند در مقابل آن "تناقض عبارتی". ولی وقتی شما متن تان لاتین است همان آکسیموران عجیب و غریب را بکار می برید. و این در ذهن خواننده ایرانی جایگیر خواهد شد. خطرش آنجاست. من خودم در ۱۶ سالگی پیشنهادی برای تغییر خط فارسی کردم، نه اینکه خیلی ما آنوقتها زود شروع کردیم، انقلاب مشروطه با بچه های دبستان شروع شد. دوره ما رسید به بچه های دبیرستان.

هما سرشار: در مورد فعالیت های قلمی خود پس از انقلاب بگوئید. تا امروز چند کتاب از شما چاپ شده است؟

داریوش همایون: من سه کتاب در این مدت نوشته ام و يك کتاب کوچکتر. اولین این کتابها "دیروز و فردا" است که در سال ۱۹۸۰ نوشته شد و باز هم پارسال تجدید چاپ شد. يك "نگاه از بیرون" است که ۱۹۸۵ به نظرم چاپ شد و يك "گذار از تاریخ" است که ۱۹۹۰ یا ۱۹۹۱ چاپ شد. مقالاتم هم در روزنامه "نیمروز" در می آید که ماهی دو سه تا مقاله دارم. يك تارنما هم داریم www.iranncpi.org مال حزب مشروطه ایران است. در آنجا هم پاره ای نوشته های من ظاهر می شود. نوشته های انگلیسی بیشتر آنجا می آید.

هما سرشار: از فعالیت های سیاسی و حزبی خودتان هم بگوئید. همین حزب مشروطه ایران.

داریوش همایون: ما حزبی تشکیل داده ایم به نام حزب مشروطه ایران که از سال ۱۹۹۴ رسمیت پیدا کرده است. علاوه بر منشور و اساسنامه اش که خیلی تفصیلی هم هست و نظرگاه های حزب در آن آمده است، به تازگی کتابی نوشته ام به نام "حزبی برای اکنون و آینده ایران" که برنامه سیاسی (Platform) يك حزب راست میانه است. این حزبی است که ما امیدوار هستیم نه تنها در شرایط مبارزه امروزی بتواند نقشی داشته باشد - که کم و بیش دارد - بلکه در ایران آینده هم یکی از مبارزان میدان دموکراسی حزبی ایران باشد. در این کتاب تفصیلی ترین برنامه عمل برای اداره جامعه و اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران آمده است و ما دامن بحث را بسیار وسیع گرفته ایم. همه موضوعاتی که مربوط می شود به فعالیت يك حزب سیاسی - يك حزب سیاسی باید در باره همه جنبه های اجتماع بیندیشد و برنامه ریزی بکند - ما سعی کرده ایم که در این کتاب وارد بکنیم و امیدوارم که دیگران هم که یا حزب می خواهند تشکیل بدهند یا تشکیل داده اند، همین کار را بکنند. مردم می باید بدانند که با چه سروکار دارند و بعد چه خواهد شد و

به که و به چه باید رأی بدهند. حتی مهم تر از "که" "چه" است. برای اینکه انسان حرفهایی می زند می رود ولی آن سخن است که باقی می ماند.

هما سرشار: پاسخ آن عده ای که معتقدند هر گونه تغییری باید از داخل ایران انجام شود و نه از خارج را چه می دهید؟

داریوش همایون: چه لزومی دارد که هر تغییری از يك جا بشود. بعضی ها می خواهند از خارج تغییر بدهند. همه ما به عنوان ایرانی باید خودمان را تغییر بدهیم، پیرامونمان را و کشورمان را. ما مسلماً سهم بزرگی می توانیم داشته باشیم. بهرحال وقتی ۲ میلیون ایرانی - به يك تعبیری، به يك آماري - آمده اند به بیرون از ایران و بسیاریشان مردمان درس خوانده آگاهی هستند، چرا نباید در صدد تغییر ایران بریابند و چرا نباید با سخن و اقدام خودشان در وضع ایران تاثیر بگذارند. ما در خارج از ایران می توانیم در هر دو زمینه، هم از جهت پروراندن گفتمان سیاسی که باید در ایران داشته باشیم و هم از نظر عمل سیاسی یعنی سخت کردن زندگی برای این رژیم، بسیار نقش مهمی داشته باشیم.

هما سرشار: حالا یا از داخل ایران یا از خارج، یا با کمک حزبهای گوناگون یا با ایدئولوژیهای متفاوت، برای آینده چه پیش بینی می توانید بکنید؟

داریوش همایون: پیش بینی که می شود کرد - نه پیشگویی - اینست که ما به سوی يك دموکراسی لیبرال در ایران پیش خواهیم رفت و این دموکراسی لیبرال مبتنی است بر مردم سالاری یعنی رأی اکثریت مردم، اعتبار رأی اکثریت مردم در امر کشور محدود به اعلامیه جهانی حقوق بشر. آن قسمت لیبرالش حدودی است که اعلامیه جهانی حقوق بشر بر رأی اکثریت می گذارد. هیچ اکثریتی حق ندارد از این اصول که در آن اعلامیه آمده است پا فراتر بگذارد و رأی به الغای هر يك از اینها بدهد. این به معنی دموکراسی لیبرال است. و ما می بینیم که به این سو داریم می رویم برای اینکه بحث ما و گفتمان ما شده است گفتمان دموکراسی لیبرال. ممکن است که صمیمی هم نباشند ممکن است که تظاهر بکنند، ولی مهم نیست اگر کسانی در جامعه خودشان را مجبور بدانند که به يك امر خوبی تظاهر کنند مقدار زیادی اصلاح در این جامعه صورت گرفته است: وقتی نشود حرف بیربط زد، نشود حرف نادرست زد، نشود از دیکتاتوری دفاع کرد. و این در ایران و در خارج از ایران دارد حاصل می شود. ما شرم خواهیم کرد از خودمان و از دیگران اگر سخنی جز درباره دموکراسی لیبرال در ایران، جز درباره حق مردم ایران، حق اقوام ایران، غیر متمرکز کردن حکومت و بردن حکومت در سطح ریشه ای اجتماع، بگوئیم. و این پیشرفت بسیار بزرگی است که ما کرده ایم در این بیست و اندی سال. آنچه که می ماند مبارزه ماست برای برطرف کردن رژیمی که مانع برقراری دموکراسی لیبرال در ایران است، دموکراسی که می تواند پادشاهی باشد، مشروطه باشد، یا جمهوری باشد. فرق نمی کند.

هما سرشار: نوع رژیم برای شما فرق ندارد؟ مگر شما خواهان مشروطه سلطنتی نیستید؟

داریوش همایون: ما ترجیح می دهیم که این دموکراسی لیبرال در قالب پادشاهی سوئد باشد.

ولی دیگران می‌توانند جمهوری‌ای که در فنلاند هست - در همسایگی سوئد - را ترجیح بدهند. من به هر دو کشور رفته‌ام و هیچ تفاوتی در حکومت سوئد و فنلاند و در زندگی سوئدیها و فنلاندیها نیست. شکل حکومت اصلاً اهمیت ندارد منتهی ما به دلایل خودمان پادشاهی مشروطه را ترجیح می‌دهیم که مهمترین آن تأثیری است که در مواضع کنونی ما می‌تواند داشته باشد بیش از حد نام و عنوان.

هما سرشار: من از کلام خودتان قرض بگیرم و بگویم که مقایسه ایران و سوئد يك قیاس دور از ذهن است. محدودیت‌های دیدی که در فرهنگ ایران هست و همان قالبی که خود شما معتقدید نمی‌گذارد فراتر از يك محدوده‌ای بروید، اجازه هم نمی‌دهد که ایران را با سوئد مقایسه کنید.

داریوش همایون: نه، ما با سوئد خودمان را مقایسه نمی‌کنیم. ولی آنچه که برای ایران می‌خواهیم بهرحال فراتر از آنی است که الان داریم. حالا چه جمهوری بخواهیم، چه پادشاهی بخواهیم، می‌دانم دیکتاتوری نظامی حتی بخواهیم، دیکتاتوری نظامی هم از این وضع بهتر است که حالا داریم. ما داریم تلاش می‌کنیم جامعه ایرانی را برسانیم به آن پایه. حالا، شما می‌توانید بگویید که چون ایران سابقه دموکراسی نداشته است پس پادشاهی مشروطه هم در ایران نخواهد شد. ما اگر این استدلال را بپذیریم جمهوری پارلمانی هم در ایران نخواهد شد. تبدیل می‌شود به جمهوری اسلامی، جمهوری عراق، جمهوری سوریه، جمهوری صد و پنجاه تا کشور عضو سازمان ملل.

هما سرشار: حرفتان کاملاً درست. تا در کشوری دموکراسی نهادینه نشود هیچکدام از حکومت‌ها کاری از پیش نخواهند برد.

داریوش همایون: الان گفتمان جامعه ایرانی گفتمان دموکراسی است، دموکراسی لیبرال. ولی در عمل بستگی به کیفیت و شدت مبارزه ما دارد برای سرنگون کردن این رژیم. خوشبختانه این رژیم خودش را الان در وضع بسیار دشواری قرار داده است - به دلیل درگیری‌اش در تروریسم بین‌المللی. این رژیم خاستگاه تروریسم بین‌المللی است در مفهوم امروزی و در ابعاد امروزی‌اش. یعنی آن جنبه فرهنگی تروریست بین‌المللی را رژیم جمهوری اسلامی فراهم کرد: احیای اسلام، اسلام مهاجم، اسلام امپریالیست که همه جای دنیا را باید بگیرد و صدور انقلاب. اینها همه امپریالیستی است. این چیزی است که بن‌لادن دارد اجرا می‌کند. الان که بنده نمی‌دانم در کدام غار دارد اجرا می‌کند، ولی خیال داشت اجرا بکند. جمهوری اسلامی مبدأ فرهنگی این تروریسم بین‌المللی را فراهم کرد و به عنوان يك دولت بسیار فعال سازمان‌های تروریستی را در خارج از ایران تقویت کرد و هنوز در فلسطین می‌کند، حماس و جهاد اسلامی را. بهر حال جمهوری اسلامی خودش را در وضع بین‌المللی بسیار بدی قرار داده است. و درست است که الان افغانستان و فردا نمی‌دانم عراق، سومالی و بسی گرفتاریهای دیگر هست که نخواهد گذاشت که به ایران توجه جلب بشود، ولی این توجه جلب خواهد شد. و ما می‌باید از این وضع استفاده بکنیم در عین اینکه به شدت با هر حمله‌ای به ایران مخالفت و مبارزه بکنیم، ولی هر فشاری را بر جمهوری

اسلامی تأیید بکنیم و تشویق بکنیم. این زمینه بسیار خوبی است برای مبارزه ما در خارج. و از این راه خواهیم توانست عمر این رژیم را کوتاه بکنیم و برسیم به آنچه که الان مردم ایران یا اعتقاد قلبی است یا به ظاهر بیان می‌کنند.

هما سرشار: یعنی دموکراسی. با مشکل فردپرستی چه کنیم؟

داریوش همایون: خوب، آن فرهنگی است که بهرحال مغلوب دموکراسی خواهد شد دیگر. شما اگر بتوانید روحیه جمعی را یعنی ورود سیاست را در زندگی فراهم نکنید نمی‌شود. باز این موضوعی است که مورد علاقه همیشگی من است، تا جامعه ما سیاسی نشود، درست نخواهد شد. سیاسی شدن به معنای نشستن در محافل و شایعه گفتن و افسانه گفتن و نظریه بافتن نیست. سیاسی شدن به معنی گرد آمدن افراد است بر گرد هم، کار کردنشان با هم، رعایت انضباط، محدود کردن فرد است به سود جامعه، قرار دادن جامعه است در خدمت فرد. تا این کار را نکنیم دموکراسی از سطح سخن فراتر نخواهد رفت. این است که ما دائماً مردم ایران را تشویق می‌کنیم که سیاست را از حوزه بحث روزنامه‌ها و بحث محافل بیرون بیاورند و وارد عرصه حزبی بکنند. ما حزب لازم داریم، احزاب متعدد و نمایندگان گرایشهای مختلف. و ایرانی حاضر نیست این جزیره تنهای خودش را ترک بکند و در يك قاره ساکن بشود. همه دوست داریم توی این يك جزیره تنها باشیم. دیدید توی این کاریکاتورها یک جزیره هست؟ يك درخت هم کشیده‌اند؟ بعد زیرش يك کسی با ریش بلند یا يك خانمی با لباس ژنده خوابیده؟ ما این هستیم. و حقیقتاً سطح زندگیمان هر چه باشد، وضع زندگیمان هر گونه باشد، همه مان در آن وضع ژولیده ساکن آن جزیره تنهایییم: از لحاظ سیاسی، معنوی، از لحاظ هر آنچه که از ما برای جامعه‌مان برخواهد آمد.

هما سرشار: نیاز به نگرش جهانی داریم؟

داریوش همایون: نگرش دسته جمعی.

هما سرشار: ممکن است به این علت باشد که طی قرنهای گذشته، متفکرین ما مرتب به عرفان توجه داشتند و به مسائل دنیوی نپرداختند؟ برخلاف متفکرین غربی که بیشتر به موضوعهای دنیوی توجه داشتند، به موضوعهایی مثل محدود کردن قدرت، و آزادی انسانها، حق رأی برای شهروندان؟ و آیا این نمی‌تواند ریشه در رشد فرهنگ استبداد و فردگرایی و انزواطلبی در کشور ما داشته باشد؟

داریوش همایون: بین عرفان و تصوف باید تفاوت گذاشت. عرفان يك دید بسیار گشاده است به جهان، يك مذهب است، يك دین است فارغ از آداب، فارغ از جزئیات، فارغ از باید و نبایدهای زندگی روزانه. ارتباطی است با جهان بزرگ، حالا این جهان بزرگ را هر نامی بگذارند. و این بسیار چیز خوبی است و هیچ اشکال ندارد که انسان با هر عقیده دینی یا سیاسی عارف هم باشد، یعنی آن آزادگی آزادمنشی و آزادفکری را داشته باشد. ولی تصوف يك مذهب تازه است که ایرانیها از مبانی بودایی و اسلامی و یونانی و نوافلاطونی گرفتند و این را به عنوان مبارزه و مقاومت در مقابل سختگیری اعراب سنی قشری به کار بردند. این تبدیل شد به

سلاحی برای جنگ و شیوه ای برای زندگی و همانطور که اشاره کردید به تقویت گرایشهای استبدادی کمک کرد. برای اینکه در تصوف شما رابطه مرید و مراد دارید و مراد آنچه بگوید مرید باید اطاعت بکند. پس شما ولی فقیه درست می‌کنید، خودتان را تبدیل به رمه می‌کنید که نیاز به شیان دارد. و این درست جایی است که ما از آن ضربه می‌خوریم و خورده ایم در طول هشتصد سالی که فرهنگ ما متوقف شده است. از قرن دوازدهم دیگر ما دچار رکود شدیم. از اواسط سلجوقیان آمدند و آن آمیزه حکومت و مذهب را که در دوره ساسانی شروع شده بود در ایران کامل کردند. در دوره سلجوقیان این به کمال رسید، دیگر باب همه چیز بسته شد و شریعت و حکومت و سیاست دست در دست هم جامعه را به زنجیر کشیدند. ما باید وارد عصر جدید بشویم. وارد انسانیت جدید بشویم و انسانیت جدید نه مراد می‌شناسد، نه مرشد می‌شناسد، نه ولی فقیه می‌شناسد، نه استاد اعظم می‌شناسد. ما به عنوان افراد می‌باید مسئولیت خودمان را بشناسیم. دنیای امروز روی مسئولیت فردی بیان شده است و انسان بالغ و مسئول و مختار زیر بار کسی نمی‌رود مگر اینکه خودش متقاعد بشود. اطاعت کورکورانه هم از هیچکس حق ندارد بکند و الا انسان امروزی نیست. **هما سرشار:** به گذشته خود که نگاه می‌کنید، از همه آنچه کرده‌اید راضی هستید؟

داریوش همایون: به هیچوجه. کاش عمر می‌شد دو بار باشد در این روزگار. ولی رویهمرفته که نگاه می‌کنم، بیشتر از اینها توی این زندگی نمی‌توانستم بکنم. بیش از این از این زندگی مشکل می‌توانستم در بیاورم. البته بهتر می‌شد اگر برمی‌گشتم و از نو، آنوقت خیلی فرق می‌کرد. ولی آنچه که در من در این زندگی گذشته است، دورانی که بسر برده‌ام، کشوری که بسر برده‌ام، اوضاع و احوالی که داشتم تصور نمی‌کنم خیلی بیش از این می‌شد ازش درآورد، چنانکه کشور ما ملت ما بیش از اینها نتوانست از این دوران در بیاورد.

هما سرشار: بسیار سپاسگزارم از اینکه دعوت مرا برای این گفتگو پذیرفتید. بهره بردم چون همیشه. امیدوارم در فرصت دیگری که از اروپا به شهر فرشتگان آمدید...

داریوش همایون: کجایش فرشته است؟!

هما سرشار: بله می‌دانستم که بلافاصله این را می‌گویید ولی شهر ما چه خواهیم و چه نخواهیم فرشتگان است دیگر!

داریوش همایون: خیلی متشکرم.

جمعه ۲۱ دسامبر ۲۰۰۱